زن امروز, تجدد گرايى يا واپس گرايى

ليلا زعفرانچى

مقدمه

دنياى كنونى به عرصه چالش فرهنگ قديمى و مبتنى بر خاستگاه هاى اعتقادى و محصول تجارب تاريخ گذشته با فرهنگ جديد و ناشى از تحولات عظيم علم و دانش و تجددگرايى بدل شده است. عالم اكنون به دو بخش ((متجدد)) و ((درگير شده با سوداى تجدد)) تقسيم شده است. در اين دوران اگر چه فرهنگ هاى بومى در كنار فرهنگ غربى كم و بيش رنگ باخته اند, اما از بين نرفته اند. مسئله توسعه, آزادى و عدالت اجتماعى در جامعه كنونى اصلى پذيرفته شده است, ليكن براى تحقق آن در جامعه, شرايطى لازم است كه كشورها كمتر به آن مى انديشند.

اكنون بسيارى از كشورهاى در ((سوادى تجدد)), فرهنگ ملى و سنتى خود را در هجوم ((ايسم هاى)) حاصل از جنبش هاى غربى با عالم قرون وسطى (در غرب) يكسان فرض كرده و مى پندارد كه علت پيشرفت غرب در فرهنگ آن خلاصه شده است. در حالى كه فرهنگ غرب معلول پيشرفت علم و دانش و زاييده تكنولوژى است و انتشار فرهنگ غرب در ابتدا از طريق فلسفه و تفكر صورت نگرفته, بلكه نفوذ آن از طريق صنعت و بازرگانى بود. مشكل اين گونه كشورها اين است كه لوازم را با علت اشتباه گرفته اند و بحرانى كه گريبان گير آنها شده, بحران تفكر غربى است.

در اين ميدان ضرر طرد تام و كامل فرهنگ غرب هم بدون شناخت كامل و جامع از آن, كمتر از خود باختگى ياد شده نمى باشد و موجب عدم بالندگى و سكون فرهنگ ملى خواهد شد.

حال كه هر دو رويكرد به طريقى در معرض داورى افكار تشنه و جوياى حقيقت قرار گرفته است, بى شك راهى كه متضمن حفظ ارزش ها و هم گامى با كاروان شتابان جامعه جهانى باشد, در دراز مدت امكان بقا خواهد يافت. مقوله زنان نيز يكى از موضوعاتى است كه درگير همين تضاد مى باشد. تلاش براى بيان و تحليل مسائل زنان تنها به حيطه دانشگاه و دانشگاهيان و حوزه و فلسفه ى حوزوى محدود نشده, بلكه دولت نيز با تخصيص هزينه هايى به سازمان هاى تحقيقاتى دولتى و غير دولتى, امكان انجام پژوهش هاى خاص زنان را ايجاد كرده است و امروزه با ادبيات نسبتا حجيمى در مورد زنان مواجه هستيم .

مقوله زن امروز در سه دوره در منظر نظر مخاطبان قرار گرفته است. در قسمت اول بحث, گامى هر چند كوچك در جهت شناخت نگرش هاى كلى و متفاوت نسبت به زنان برداشته شده است. در قسمت دوم تحليلى برنگرش هاى مطرح شده و رويكرد عينى و اجرايى آنها صورت خواهد گرفت و دستاورد نظريه هاى فوق در وضعيت اجتماعى زنان و ارتقإ كيفى آنان بررسى خواهد شد و در قسمت سوم تلاش خواهد شد ضرورت طرح الگويى كار آمد عينى و منطبق با قوانين الهى و اسلامى در جامعه ايران ارائه گردد.

1ـ تاريخچه تجددگرايى و جنبش هاى زنان در غرب

ريشه هاى پيدايش اين نگرش به دوران قرون وسطى مى رسد. اما ايده هاى انقلاب كبير فرانسه, زمينه ساز جدى واقعى شكل گيرى نخستين نطفه هاى تجددگرايى زنان است.(1) در اين مورد كه چه تحولى در قرن نوزدهم باعث شد تا زنان از موقعيت خود ناراضى شوند كه به تلاشى براى دگرگون ساختن آن مبادرت كنند, اختلاف نظر وجود دارد. اما به نظر مى رسد كه تحولات اقتصادى ـ سياسى در كنار زمينه گفتمان ايدئولوژيك مدرن, عوامل اصلى موجد وضعيت ذهنى جديد زنان بوده اند.(2) آنچه كه فرانسه در دهه 90 قرن هيجدهم به صورت شركت فعال زنان در جنبش انقلابى و سپس تإسيس انجمن هاى سياسى ويژه زنان شاهد آن بود, به مرور ريشه هاى خود را به سرتا سر اروپا گستراند. بعدها با رشد مناسبات سرمايه دارى و شركت انبوه زنان در توليد, در كنار جنبش شهروندى اوليه زنان, جنبش سوسياليستى نيز كه ريشه هايش در انجمن هاى زنان كارگر بود, به مثابه بخشى از كل اين نگرش, رو به رشد نهاد.

بايد تصريح نمود كه طرفداران اين نظريه از اواخر دهه 60 و اوائل دهه 70 قرن بيستم ميلادى عملا در اكثر كشورهاى پيشرفته صنعتى غرب وجود دارند.(3)

به طور كلى تاريخچه تجددگرايى زنان گوياى اين مطالب است كه عليرغم اين كه اين روند در مسير و اهداف خود دچار لغزش و انحراف از موازين اصولى و بحران افراط و تفريط گرديده است, اما پيدايش اين جنبش و خلق چنين پديده تاريخى, بر اصل ((ستم ستيزى)) استوار است. بسيارى از زنان معتقد به نظريه آزادگرايى, چيزى بيشتر از يك واكنش انتقادى نسبت به نقش اجتماعى خود نداشته اند. برخى آن را يك حساسيت مبارزاتى عليه همه اشكال ستم نسبت به زنان دانسته اند. ظلم اجتماعى اعمال شده به هر دو قشر زن و مرد موجب استيصال هر دو از ناعدالتى است. مقوله تجددگرايى و جنبش هاى زنان نيز خود از اين مورد سر چشمه گرفته است.

2 ـ ليبراليسم و تجددگرايى زنان

زنان تا پيش از ظهور جامعه مدرن به رغم اين كه از دنياى سياست بر كنار بودند, اما به دليل اهميت اقتصادى خانگى و به بيانى, عدم تفكيك حوزه هاى عمومى و خصوصى نقش تعيين كننده در حيات اقتصادى جوامع داشتند, كه كم و بيش با مردان مشابه بود. (4)

فلسفه ليبرال با رشد سرمايه دارى ظهور نمود و براساس اعتقاد به تساوى ذاتى انسان ها خواستار دمكراسى و آزادىهاى سياسى شد و شرايط جديد زندگى زنان را نيز همچون مردان دچار تحول ساخت. در نگاه آزادى خواهان ليبرال, تعقل فردى مهم تر از سنت ها و نهادهاى مستقر در جامعه بود و لذا آموزش و پرورش و به خصوص تفكر انتقادى را مهترين وسيله براى دگرگونى و تعالى اجتماعى مى دانستند.

حركت ها و نهضت هاى زنان در آمريكا ارتباط نزديكى با نهضت ضد برده دارى داشت. فرانيس رايت از رهبران اين جنبش از فعال ترين طرفداران لغو بردگى و بهبود وضع كارگران در آمريكاى شمالى بود. وى در سال 1830 ميلادى اولين اجتماع آرمانى, آزادى و مختلط را براى بردگان و ديگر شهروندان آمريكايى ايجاد كرد. عقيده تشكيل اولين كنفرانس جهانى براى دفاع از حقوق زنان در سال 1848 نشإت گرفته از كنفرانس جهانى ضد برده دارى در سال 1840 ميلادى در لندن بود.

پيروان اين نظريه با تقسيم دنيا به دو حوزه ((خانگى)) و ((عمومى)) از نقش و مسووليت هاى زن در محيط خانه و نهاد خانواده به شدت انتقاد كرده اند, بدون اين كه مفاهيم ديگرى را به جاى ازدواج, مادرى و مذهب پيشنهاد كرده باشند.

اين گروه رهايى زنان را بدون تغييرات بنيادين در بطن جامعه امكان پذير نمى ديدند. از اين حيث به خانواده به صورت رايج آن به عنوان يكى از مهم ترين واحدهاى اقتصادى حمله مى كردند.(5) اين رويارويى با نابرابرىها در شرايطى بود كه گفتمان مدرن با مفاهيمى چون برابرى, آزادى, فردگرايى, انديشه مترقى و... زمينه ذهنى را براى زنان در جهت تقاضا براى بسط اصول بنيادى مدرنيته به نحوى كه آنان را نيز شامل شود, آماده مى كرد.(6)

3ـ فلسفه ماركسيسم و مسئله زن

نظريه ماركسيستى در اواسط قرن نوزدهم تنظيم شد. در اين زمان نتايج انقلاب صنعتى آشكار شده بود و اكثر انقلاب هاى ليبرال دموكراتيك در اروپا وقوع يافته و يا در حال وقوع بودند.

برخورد ماركسيسم با مسئله زن, طبيعتا در پيوند با روش ماترياليسم تاريخى است. از اين رو سرشت زن را متشكل از رابطه متقابل ديالكتيكى ما بين عمل او, ساختمان زيستى و شرايط جسمى و اجتماعى او مى داند.

((انگلس)), با توجه به موقعيت زن در نظام سرمايه دارى, تقسيم جنسيتى كار را در اين نظام محور بحث قرار مى دهد و در تحليل اين ادعاى متداول كه تابعيت زن در جامعه سرمايه دارى ((طبيعى)) و به عبارت ديگر نتيجه اجتناب ناپذير تفاوت هاى جسمى ما بين زن و مرد است, ستم به زن را حاصل جامعه طبقاتى مى داند.

ماركسيسم فعاليت زايشى زن را ناديده گرفته و عملا آنان را خارج از حركت تكاملى قرار مى دهد.(7) از آنجا كه در نظريه اين گروه خانواده اولين نهاد جامعه است كه ((تقسيم نابرابر كار اجتماعى)) در آن صورت مى گيرد و تبديل زن به كالا در جامعه مردسالار از بطن اين نهاد ((خانواده)) آغاز مى شود, روابط خانوادگى موجود در جامعه سرمايه دارى, آماج حمله مستقيم قرار مى گيرد.

انگلس و ماركس و ديگر نظريه پردازان اين گروه, حذف خانواده به صورت رايج آن را مطرح كرده و ايجاد موسسات اشتراكى را پيشنهاد مى كردند كه در آن, مجموعه كارهاى خانه و نگهدارى از كودكان از وظايف اجتماعى به حساب مىآيد.(8) از آنجا كه اين نظرگاه نسبت به جايگاه زن در اثر فروپاشى نظام سوسياليستى در سرتاسر جهان پيروان چندانى ندارد, لزومى به شرح مفصل آن نيست .

4ـ ظهور فمينيسم

فمينيسم, لغتى فرانسوى است كه به آنچه در قرن نوزدهم در آمريكا تحت عنوان ((جنبش زنان)) معروف بود, اطلاق مى شد. جنبش زنان مجموعه متنوعى از گروههايى بود كه هر يك به نحوى در پيشبرد موقعيت زنان تلاش مى كردند.(9)

از نظر تاريخى, در دهه 1890 فمينيسم به عنوان يك لغت معانى زيادى در جهان غرب پيدا كرد. در اين دوره ((فمينيست)) به كسانى اطلاق مى شد كه نه تنها حامى نقش اجتماعى فزاينده زنان بودند, بلكه از حقوق آنان به عنوان موجودات مستقل نيز دفاع مى كردند. اما در طى قرن گذشته همچنان كه نقش هاى اجتماعى و فردى زنان گسترده و متحول شد, تعريف فمينيسم نيز به نحوى تغيير يافت, به طورى كه امروزه به سادگى نمى توان آن را در قالبى واحد و يكپارچه قرار داد.

آدرين ريچAdrin Rich) ) نويسنده آمريكايى, معتقد است كه فمينيسم از يك سو يك لقب پوچ و سبك سرانه به نظر مى رسد و از سوى ديگر به منزله نوعى اخلاق, روش شناسى و يا يك طريقه پيچيده تفكر و عمل درباره شرايط زندگى ماست.

كريس ويدونChris Weedon) ) جامعه شناس انگليسى فمينيسم را سياستى مى داند كه در جهت تغيير روابط موجود قدرت ميان زن و مرد حركت مى كند.

اين تعاريف بيانگر آن است كه فمينيسم يك رويكرد عملى يا اجتماعى واحد نيست و از همين رو, امروزه به شاخه هاى متعددى از جمله ليبرال, ماركسيست, سوسيال, راديكال, روانكاو و فراومدرن تقسيم مى شود.(10)

سردمداران اين جنبش, ريشه استبداد حاكم بر زنان را در وابستگى اخلاقى و اقتصادى آنها به مردان مى دانند. از نظر اين گروه جدايى گرايى عامل خود كفايى زنان است .

گروهى ديگر از فمينيست ها رد كامل تمام ارزش هاى اعتبارى و ذهنيت مردانه را پيشنهاد مى كنند و دنيايى ساخته شده بر اساس ارزش هاى زنانه را مطلوب مى دانند. در اين مسير نوعى ديگر از رابطه غالب و مغلوب مطرح مى گردد, با اين تفاوت كه اين بار زن ها نقش غالب را بر عهده دارند.(11)

گروه ديگرى معتقدند كه اساسا زنان و مردان و ويژگى هاى آنان, با يكديگر اختلاف مهمى نداشته است. آنها معتقدند كه ((هيچ گونه خصوصيت, رفتار يا نقشى را كه بر پايه جنسيت استوار است نبايد به هيچ موجود انسانى نسبت داد.)) در اين نظريه مردان و زنان بايد از جايگاه هاى متفاوتى آغاز به حركت كنند و زنان نه همراه مردان بلكه در برابر آنها مبارزه نمايند, تا به آزادى برسند.

شولاميت فايرستونShulamith Firestone) ) از سردمداران اين ديدگاه معتقد است كه ((ارزش طبيعى لزوما ارزش انسانى نيست.)) انسانيت بر طبيعت غلبه كرده و ديگر نمى توان يك نظام تبعيضآميز جنسى را براساس ريشه داشتن آن در طبيعت توجيه كرد.

به دنبال نظريه هاى متفاوت فمينيستى, مى توان آنها را به چند طبقه تقسيم نمود. (12)

گروهى استراتژى مذكر محورانه اى اتخاذ كرده اند كه زنان را براى رسيدن به مدرنيته به اتخاذ صفات مردانه تشويق مى نمايند; به طوريكه صفاتى را برمى گزينند كه به طور طبيعى به مردان نسبت داده شده است .

گروهى با عدم تفاوت اين دو جنس, جوياى مدينه فاضله اى هستند كه هر دو گروه بدون هيچ گونه تفاوتى به طور مساوى به تمام امور اجتماعى همت گمارند.

گروه ديگر از فمينيست هاى افراطى قايل به جامعه اى زن گرا هستند. آنان به خصوصيات زنانه ارزش ويژه اى مى دهند.

از اين مطالب چنين استنباط مى گردد كه آنچه در تجددگرايى و آزادى زنان به صورت قابل توجهى برجسته شده است, مقوله ((مرد)) مى باشد. به طورى كه بعضى مردان را دشمن سازش ناپذير زنان مى دانند, در حالى كه بعضى مردان را متحدانى بالقوه, اگر نه بالفعل, در مبارزه براى برابرى بين دو جنس به حساب مىآورند.

لذا عليرغم ديدگاه هاى زن سالارانه ((مسئله مرد)) همچنان حذف نشده باقى است. (13) از ديدگاه نظرى, جنبش فمينيستى امروز, به دليل گرايش هاى گوناگون درون خود, فاقد يك طرح و برنامه مشخص است. فصل مشترك نيروهاى گرد آمده در اين جنبش, كمتر جنبه اثباتى دارد و بيشتر توضيح مسائلى است كه اصل اين جنبش بر پايه آن بنا شده است.

در نزد انديشه سازان اين جنبش نيز تعابير و تفاسير گوناگونى ديده مى شد. معتقدان نظريه مدرنيسم در زنان در مورد ظلم به زن يا چگونگى رسيدن به آزادى توافقى ندارند. درست به دليل اين چند گونه نگرى, نمى توان فمينيسم را نوعى جهان بينى منسجم دانست كه بتوان براساس آن يك برنامه واحد طرح ريزى نمود.(14)

5 ـ زن در زندان آزادى

پس از شكل گيرى سرمايه دارى به شيوه نوين, جهان غرب به دنبال چرخش چرخ هاى اقتصادى خود و براى دست يابى به حداكثر سود, همه گونه ابزار و وسايل را در اختيار گرفت. در اين راه با استفاده از ويژگى هاى خاص و ذاتى طبيعت, در صدد ارتقإ فرهنگ خوشى و لذت جويى در آمد, تا با تمسك به آن هر روز بازار بيشترى براى كالاهاى خود يافته و بيشتر منتفع گردد.

لذا مى توان گفت كه امروزه زيبايى شناسى با توليد عجين شده و تفكيك پذير نيست و استفاده از تمامى ابزارها در دستور كار جهان سرمايه دارى قرار دارد. از زمانى كه دايره فروش و عرضه كالاها به ديگر كشورها كشيده شد, رقابتى باور نكردنى آغاز گرديد و كشورهاى توسعه يافته دست به تبليغات وسيع و ايجاد فرهنگ مصرف زدند, به طورى كه بسيارى از كالاها كه تا گذشته اى نه چندان دور بدون استفاده بودند, امروزه در كشورهاى توسعه نيافته تر به عنوان وسيله اساسى و ضرورى به شمار مى روند. زن نيز كه يكى از اركان زيبايى شناخت طبيعت به شمار مى رود از اين هجوم در امان نماند و در سيلاب فرهنگ القايى لذت جويى و تنوع طلبى غرب از دو سوى مورد توجه فرهنگ سازان غرب قرار گرفت.

1. به عنوان نيمى از جمعيت مصرف كننده كالاها.

2. به عنوان وسيله اى براى تحريص و ترغيب حس لذت جويى و تنوع طلبى .

و از اينجا مقوله اى جديد از حضور اجتماعى زنان رقم خورد كه گر چه در لواى آزادى و حقوق برابر و... خود را پنهان كرده, اما ريشه اصلى آن در حداكثر سود و سيطره ى اقتصادى و بهره ورى سرمايه داران بود, كه در اين گفتار از آن با نام ((تبرز)) ياد خواهد شد.

علت اين توجه ويژه, تإثير عميق جنس زن به واسطه, انگيزش جنسى و شخصيتى و رفتار اقتصادى خود بر مردان مى باشد, كه مى تواند به صورت يك قشر از جامعه قشر ديگر راتحريك نمايد. در اين ميدان كلمه ى آزادى و زن در كشورهايى كه نمى خواهند شاهد چنين روندى باشند همواره مورد تهاجم نظام سرمايه دارى قرار گرفته است. شعارهايى از قبيل: تجدد و دموكراسى و...كه خود بار گرايشى به توسعه دارند, براى حضور هر چه بيشتر اقتصاد سرمايه اى غرب در كشورهاى توسعه نيافته تر كاملا مورد استفاده قرار گرفته اند. اولين گام در هجوم فرهنگى غرب به وسيله تحقير فرهنگ ملى و بومى كشورها و انتساب تمامى عقب افتادگى ها به عدم غربى شدن و تجدد زدگى است و سپس با تحميل فرهنگ نو و منحط, موجب فروپاشى نظام سنتى مى گردد.

اين فرهنگ, اخلاقى را ايجاد مى نمايد كه منحل شده در تكنولوژى و رشد آن است و در آن جايگاه زن تنها ابزارى براى گردش چرخ هاى اقتصادى غرب است.

6ـ تفكرى انزوايى در مقابل جايگاه زن و مرد

در مقدمه بحث ضرر عدم داشتن موازين اصولى در برخورد با هجوم فرهنگى غرب ذكر شد. در ادامه بايد ذكر كرد كه همان طور كه داشتن موضعى انفعالى در مقابل باورها و ارزش هاى جهان غرب بدون داشتن موازين اصولى منطبق بر آيين ايدئولوژيكى و قومى و منطقه اى مشكل ساز است, مقيد بودن به بعضى از بايدها و نبايدها كه بيشتر جنبه سنتى داشته و حتى ريشه هاى مذهبى آنان جاى شك و ترديد دارد مشكل ديگرى است .

آنچه در بعضى از كشورهاى اسلامى به عنوان سياستى در مقابل روند هجوم تجدد زنان اتخاذ شده است, نه تنها عرصه را بر اين تهاجم نبسته, بلكه زمينه را آماده انفجارى بزرگ مى نمايد كه نتيجه اى جز فرو پاشى ارزش ها ندارد.

اين ديدگاه به جاى توليد انديشه ى خلاق در مورد زنان و جايگاه آنان در اسلام و جامعه اسلامى مطابق با مقتضيات زمان و مصالح نظام در توسعه الهى, مصرف كننده و يا توزيع كننده نظراتى است كه حضور زنان صاحب نظر در عرصه اجتماع را مخاطرهآميز تلقى مى نمايد.

به همين دليل به منظور مخدوش كردن قضيه زن ـ در پوشش حمايت از زن و حقوق او ـ سعى مى كند به صورت نگرشى خرد وضع موجود را بر مبناى مستندات ضعيف فرهنگى ـ دينى توجيه نمايد.

به وجود آمدن حكومتى از نوع طالبان و نگرش محدود كننده به زنان, آن هم در عصر انفجار اطلاعات و هزاره ى سوم و عدم حق رإى زنان در بعضى كشورهاى مسلمان شاهد اين مدعا است. اين طيف اگر چه شديدا خود را معتقد به اصول اسلامى مى نماياند, ولى عملا بدون آن كه اسلام را به صورت مجموعه اى كامل و جامع مد نظر قرار دهد, به صورت انتزاعى تنها ابعادى از آن را در نظر مى گيرد. گو اين كه اسلام به زن در جامعه به عنوان انسان مى نگردد, نه بر اساس زن بودن.

معتقدان ديدگاه فوق اساسا كار اصلى زن را كه مادرى و پرورش فرزند است, بزرگ ترين وظيفه ى او به شمار آورده و فعاليت اجتماعى زن را مساوى با از بين رفتن وظيفه ى اصلى او مى دانند.

مسووليت پذيرى در سيستم اجتماعى امرى تبعى محسوب مى شود.هم چنين حضور در مراسم مذهبى و آگاهى نسبت به موضع گيرىها, فرعى و خانه دارى و پرورش فرزند اصل قرار مى گيرد.لذا محدوديت هاى فيزيكى زن با انجام فعاليتهاى اساسى اجتماعى تباين دارد. بنابراين تعبير, يا بايد زن و مادر بود و يا با در هم شكستن قيود, انسانى فعال در كليه عرصه ها .

7ـ روند تجدد گرايى زنان در ايران

شايد بتوان گفت كه تا اوايل قرن بيستم, يعنى سال هاى آغاز نهضت مشروطيت, اطلاع ايرانيان از اوضاع غرب بسيار اندك بوده و علاقه چندانى به كسب آشنايى با غرب وجود نداشته است. در مورد زنان نيز شاهد همين روند هستيم. به تعبير يكى از بزرگان معاصر, صدر تاريخ تجدد زدگى ما ذيل تاريخ غرب بوده است و اكثر كشورها زمانى قدم در راه تجدد گذاشته اند كه غرب به پايان راه خود رسيده بود. پايان يافتن راه تجدد در غرب به منزله بن بستى است كه رونده ناچار بايد توقف كند و در جايى كه ديگر راه به جايى ندارد بماند يا منتظر گشايش راه باشد.(15)

پديده تجدد زدگى در مورد زنان آن هم از نوع ظاهرى, كه مربوط به صورت هاى عينى, آداب لباس و پوشاك, تغذيه و از اين قبيل مى گردد, در قرن نوزدهم به جامعه ايران نفوذ كرد, تا حدى كه در دوران پهلوى كلاه فرنگى به زور جايگزين چادر شد. به نظر مى رسد كه متإثر كردن قشر زن ساده ترين راه رسيدن به وابستگى فرهنگى بود. مشخصه هاى عمومى اين روند را مى توان در مورد زنان به چند محور تقسيم نمود:

1/7 ـ تإكيد بر اشتغال رسمى زنان به عنوان راه نجات

در حالى كه دفاع از اشتغال زنان حتى در ديدگاههاى فمينيستى مورد تإييد قرار نگرفته و بالعكس بسيارى از اين ديدگاهها به ريشه يابى گسترش پديده اشتغال زنان پرداخته و متعرض ابزار سازى آنان براى چرخاندن چرخه سرمايه دارى مى باشند, در ايران شعار روى آوردن زنان به بازار كار رسمى مطرح مى گردد.

شعارهايى از قبيل: زنان نيمى از جمعيت كشور را تشكيل مى دهند و كشورهاى جهان سوم جز با كار زنان نمى توانند به سمت توسعه رهنمون شوند, مطرح شده و زنان خانه دار موجوداتى منفعل و وابسته تلقى مى گردند.

مسئله اشتغال زنان ابعاد ديگرى را نيز در بر مى گيرد. بر طبق آمار رسمى تنها حدود نه درصد از زنان فعال, اشتغال رسمى دارند. لذا 90 درصد ظاهرا ((خانه دار)) و از نظر اقتصادى غير فعال شناخته مى شوند. اما واقعيت چيست؟ آيا 90 درصد زنان ايران از نظر اقتصادى غير فعالند؟ و با وجود اينكه اكثريت زنان ايرانى خانه دار مى باشند, بيشترين تحقيقات تنها برروى 9 درصد شاغل رسمى انجام مى گيرد. لذا به نظر مى رسد كه اينگونه تحقيقات از نظر كمى و كيفى فراگير نمى باشند.

2/7 ـ تإكيد بر تقابل و دشمنى زن و مرد

بر اساس اين نگرش, زن و مرد دو موجود متناقض هستند و بنابراين چنين تصور و تبليغ مى شود كه مردان مقصر اصلى زير دست بودن زنان هستند كه از طريق استثمار زنان در نهاد خانواده, امتيازات اجتماعى را نصيب خود كرده اند.

با نگاهى مجدد به جنبش هاى زنان, چنين نگرشى را فقط مى توان در ديدگاه راديكال يا افراطى يافت, كه البته به صورت محسوسى بنيان هاى خانواده را تهديد مى نمايد.

3/7 ـ عدم توجه به تعدد و تنوع گروههاى زنان در ايران

يكى ديگر از جنبه هاى تجددگرايى در زنان ايرانى يكسان فرض نمودن شرايط زندگى زنان و ارائه راه حلهاى مشابه براى آنان است. به نظر اين گروه كلا بر اساس اصل جنس دوم بودن زن كه برداشتى از ديدگاههاى فمينيستى مى باشد, اين ((زن عام و جهان شمول)) همواره مورد استثمار مردـ يعنى يك مقوله واحد جهانى ديگر ـ قرار گرفته است,كه اشكال عمده اين نظر را مى توان در عدم مطالعه زمينه هاى نوآورى در هر طبقه اجتماعى زنان, بويژه با تنوع فرهنگ و محل سكونت و غيره مورد بررسى قرار داد. لذا هر يك از گروه هاى زنان, ويژگى هاى منحصر به فردى دارند كه بايد با تحقيقات اجتماعى خاص شناخته شود تا بتوان راه حل مناسبى براى مسايل آنان به دست آورد.

4/7ـ تبليغ و تإييد مشابهت كامل زن و مرد

برابرى حقوق و منزلت زن و مرد شعار هميشگى تجدد گرايان بوده است. اينان معتقدند كه ((الگوهاى ارزشى و رفتارى متمايز ميان زن و مرد بايد متحول شود و انسان بودن, به جاى زن يا مرد بودن, هدف فرآيند جامعه پذيرى باشد.))

الگوى جامعه پذيرى نوين يا جامعه پذيرى خنثىAndrocentrie) ) تا حد زيادى تحت تإثير نظريات و تبليغات فمينيستى بوده و معتقد است كه زن و مرد بايد از نظر شخصيتى تفاوتى با هم نداشته باشند و به صورت انسان هاى مستقل, كار آمد و همانند در آيند. نتيجه چنين نگرشى, خصوصا در غرب, شبيه شدن زن و مرد است. اما اين شبيه شدن به طور يكسان و برابر از خصوصيات زنانه و مردانه بهره نگرفته, بلكه از آنجا كه فرهنگ مرد سالارانه برتر بوده است, بيشتر زنان بوده اند كه شبيه مردان شده اند!

شباهت زنان به مردان خود به معناى وقوع يك انقلاب ارزشى عظيم است كه پديده هاى جديدى, همچون همجنس بازى, دو جنس گرايى و از هم گسيختگى خانواده را به دنبال داشته است.

در اينجا هدف, ارزيابى اخلاقى چنين پيامدى نيست, بلكه آيا يكسان دانستن مرد و زن براى حل مسايل زن ايرانى مفيد است؟(16)

لازم به ذكر است كه در قسمت دوم مقاله ى ((زن امروز)) به بررسى و تحليل مشكلات هر يك از محورهاى فوق به طور اجمال پرداخته خواهد شد.

ادامه دارد.

پى نوشت ها

1.بولتن مرجع, گزيده مقالات درباره فمينيسم, مركز مطالعات فرهنگى ـ بين المللى, مديريت مطالعات اسلامى, ص 118 و 119. 2.زن ـ دانشگاه - فردايى بهتر, مطالعات فرهنگى و اجتماعى, مطالعات زنان, تهران, وزارت علوم, تحقيقات و فناورى, معاونت فرهنگى و اجتماعى, 1379, ص 74.

3.منبع شماره (1), ص 118 و 119.

4.منبع شماره (2), ص 74.

5.منبع شماره (1), ص 12 و 13 و 14.

6.منبع شماره (2), ص 76.

7.منبع شماره (1), ص 22 و 23.

8. همان, ص 15.

9.همان, ص 19.

10.همان, ص 134.

11.همان, ص 18.

12.همان, ص 26.

13.همان, ص 33 و 34

14. همان, ص 118 و 119.

15.داورى اركانى, رضا, درباره غرب, انتشارات هرمس, 1379.

16.بولتن مرجع, ص 135 و 136 و 137 و 138.